تصویر تواتر استقبالی در زمان نزول وحی و در زمان قراء

داشتم عرض می‌کردم که آن‌ها می‌گویند تواتر از قرن پنجم در کتاب‌ها آمده. این مجاهد که اسمی از تواتر نبرده. کلمه تواتر که مهم نیست. اگر در کتب پیشینیان بزنید تعبیری قراء الامصار می‌آید. به گمانم قراء الامصار یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تواتر است. اما به انواعی از آن. یعنی اگر شما نوع دیگری از تواتر را انکار کنید منافاتی ندارد که وقتی تعبیری قراء الامصار را تحلیل تواتری می‌کنید، ببینید که ما تواتر داریم. ولو آن نوع را نداریم. یعنی وقتی تواتر انواعی دارد، این جزری می‌گوید چرا می‌گویید تواتر دارد؟ آقای این جزری اگر شما تواتر را به‌خوبی تحلیل کنید همانی که تو برای آن دل سوزی می‌کنی و غصه می‌خوری و می‌گویی:«این‌ها ثابت است، اگر برای آن شرط تواتر کنید، این تراث از بین می‌رود»، اگر تحلیل کنید همان کار شما هم یک نوعی از تواتر را دارد. فقط اسمی از آن برده نشده است. شما از تواتر تعریف خاصی دارید و می‌بینید آن تعریف شما بر این صحیح السند منطبق نیست -راست هم می‌گویید- بعد می‌گویید چرا تواتر را شرط کردید. ما باید تواتر را تحلیل کنیم و ببینیم که تواتر برای خودش چه دم و دستگاهی دارد. ولو اسم تواتر را نیاوریم.الآن این مجاهد می‌گوید قراء الامصار، یعنی چه؟

شاگرد: قراء یعنی اساتیدی که هر کدام شاگردانی دارند. مثل مراجع تقلید امروز که هر کدام مکتبی دارند.

استاد: این خوب است ولی منظور من مضاف الیه آن است. می‌گوید قراء مصر، یعنی در یک بستر حرف می‌زدند، اگر بخواهد در این بستر در کتاب خدا، دست ببرد، همه مردم مصر که قرآن می‌خواندند، متوجه می‌شدند. قبل از آنکه آقای قاری به دنیا بیاید همه مردم نماز می‌خواندند، قرآن می‌خواندند، ختم می‌کردند. یک دفعه یک نفر آمد و کل شهر را عوض کرد! اجازه می‌دهند؟! قراء الامصار؛ یعنی این قاری نماینده یک مصر است. همین است که صاحب مفتاح الکرامه می‌گوید؛ می‌گوید ما که می‌گوییم این قاری به این صورت خوانده، از خودش در نیاورده بلکه «روی عن متواتر». اما مثل صاحب جواهر می‌گوید «تهجس بالدرایة»! حرف به این خوبی مفتاح الکرامه تهجس است؟! در التمهید تناقض شدید را تقویت کرده‌اند؛ صاحب مفتاح الکرمه می‌فرمایند «یمکن الجمع»، اما ایشان می‌فرمایند دلتان جمع باشد که «لایمکن الجمع». درحالی‌که نباید به این صورت برخورد کنیم.

ریخت بیان جناب شعرانی در منهج، ریخت بیان تواتر استقبالی بود. خدمت شما خواندم. اگر عبارت آقای شعرانی را نگاه کنید ایشان به نقطه شروع رفته‌اند. می‌گویند همه می‌نشستند و تعلیم می‌دادند. خب شما توجه بفرمایید؛ اگر در زمان خود حضرت حاضر شوید و تواتر قرآن را ببینید؛ حتی در جایی که حضرت به یک صحابی می‌گفتند؛ یک صحابی می‌آمد و می‌گفت «اقرئنی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»، خبر او واحد بود ای متواتر؟! خبر واحد بود. تمام شد. ابو شامه می‌گوید تسکب العبرات؛ اشک‌ها می‌ریزد، چه کار بکنیم؟! خب بیا بنشین و بحث کنیم، اشکت را که پاک می‌کنیم، هیچ. اما دیگر اشک نمی ریزی؛ مخبر صامت.

شما ببینید وقتی از جانب حضرت «اقرئنی» شد، او که به دیگری هم می‌گفت. در قرائات مسلمین می‌آمد و بازتاب داشت. همه آن را می‌خواندند، در نماز می‌خواندند و مرتب تکرار می‌شد. خب اینها در محضر چه کسی بود؟! در محضر خود پیامبر خدا بود. یعنی حضرت به یک نفر گفتند اما برای تک‌تک کسانی که تکرار می‌کردند، وجود حضرت یک مخبر صامت بود. به این تقریر معصوم می‌گوییم. لذا خلاف آن شواهدی هست.

ابن عمر در اینجا چه گفت؟ گفت من «من ضَعَف» خواندم، حضرت گفتند «من ضُعف». یعنی در بستر می‌دانی قرائات چه بود؟ ابن عمر که همینطور نمی خواند، بلکه شنیده بود. اما حضرت قرائت دیگری را به او القاء کردند و گفتند «من ضُعف» بخوان. آن کسی که تک قرائتی است و در فضای حرف واحد گیر است، می‌گوید ابن عمر دروغ می‌گوید. خب این یک فضا است.

کسی هم که در فضایی است که پذیرفته «سبعة احرف» به‌معنای اقراءهایی است که ملک وحی آورده، اصلاً مشکلی ندارد. و لذا حفص چه کار کرد؟ حفص گفت عاصم به من گفت که به‌صورت «اللّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَيْبَةً»[1] بخوانید. الآن هم مصحف ما طبق روایت عاصم «ضَعف» است. روایت حفص از عاصم. اما خود حفص گفته –در همه کتب هم هست، نیازی به تکذیب هم ندارد- وقتی من در خانه خودم می‌خوانم، مختار خود من «من ضُعف» است. چرا؟ چون می‌خواهم اختیار القرائه بکنم. اختیار القرائه ای که قبلا بویی از آن در اذهان ما نبود. اصطلاح آن‌ها است. می‌گوید مختار من در قرائت این است که وقتی خودم می‌خوانم، «من ضُعف» می‌خوانم.

شاگرد: نکته ظریفی در اینجا هست که در دهان او به این صورت شکل گرفته. کلمات مختلفی هست. در صحیفه هم به همین صورت است. یکی سری از کلمات هست که دو جور قرائت دارد. هر چقدر هم بگردی هر دوی آن‌ها درست است، اما در دهان من به این صورت جا گرفته است، «من ضُعف» که می‌گویم در دهانم راحت‌تر جا می‌گیرد.

استاد: این یکی از چیزهایی است که ابن جزری گفت. ابن جزری بخش کوچکی از آن را گفت. یعنی مبادی اختیار یکی از مهم‌ترین ضوابط اصول قرائات است. چرا نافع می‌گوید از هفتاد تابعی شنیدم و از بین همه آن‌ها «الصّفت هذه القرائه»؟! یعنی به اصطلاح خودشان من امام در قرائت هستم. امام یعنی چه؟ ابن مجاهد آن را توضیح داد؛ یعنی اولاً نافع غلط خوان نیست، بلکه نحو بلد است. صرف بلد است. معنا را به‌خوبی درک می‌کند و در فهم متن مشکلی ندارد. مهم‌تر از همه اینها سند شناس است. خبیر در تشخیص سندهای روایات است. همه اینها را دارد، آن وقت امام می‌شود. یعنی می‌تواند برای خودش بگوید اگر اولویت بندی بکنیم این قرائت مقدم است. مانند تواتر که اشد تواتر را داشت. اختیار او برای کاشفیت نیست. اختیار او به جهت مسائل مختلفی می تواند باشد.

---

[1] الروم ۵۴

بازبینی #2
ایجاد شده 4 آوریل 2024 08:07:18 توسط ... .
به روزرسانی شده 15 مه 2024 15:25:52 توسط ... .